

Journal of Contemporary Philosophy
Vol. 2, No. 4, March 2024, 283-306
(DOI) 10.22034/jcp.2022.298267.1040

Classification and Valuation of the Sciences in Light of the Virtuous City: Farabi's Perspective

Abbas Roozbehani¹
Ali Abbasi²

(Received: 2024-06-27; Accepted: 2024-09-24)

Abstract

The concept of the *Virtuous City* (*al-Madīnah al-Fāḍilah*) is central to Farabi's philosophy and underpins his broader thought. Within this framework, Farabi offers a classification and valuation of the sciences, linking them philosophically and pedagogically to the construction and flourishing of the ideal society. He proposes two main criteria for evaluating sciences: their interrelation and alignment with subject, method, and utility, and their contribution to societal formation, particularly the development of civic sciences. Knowledge and virtue constitute the infrastructure and guiding principle of the Virtuous City, and the proper cultivation and application of both theoretical and practical sciences are essential for its realization. Farabi's classification of sciences thus serves not merely as a theoretical schema but as a strategic framework for cultural and social development, ultimately aiming to establish a virtuous, flourishing, and ethically oriented society.

Keywords: Classification of Sciences, Valuation of Sciences, Virtuous City, Farabi

1. PhD Graduate in Contemporary Islamic Thought, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
(Corresponding Author). Email: roozbeha217@gmail.com

2. Associate Professor and Faculty Member, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. Email: abbasi8177@gmail.com

طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری علوم با توجه به مدینه فاصله از نگاه فارابی

عباس روزبهانی^۱

علی عباسی^۲

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۳]

چکیده

مدینه فاضله یکی از بنیادی‌ترین نظریه‌ها در فلسفه فارابی است که سایر اندیشه‌های او بر محور آن شکل می‌گیرد. از جمله این اندیشه‌ها، طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری علوم است که فارابی آن را با رویکردی فلسفی و هدفی آموزشی، در پیوند مستقیم با ساخت و تحقق مدینه فاضله سامان می‌دهد. فارابی برای سنجش و ارزش‌گذاری علوم، دو معیار اصلی ارائه می‌کند: طبقه‌بندی علوم بر اساس نسبت آنها با یکدیگر و با توجه به سه عنصر موضوع، روش و فایده و سنجش علوم بر اساس غایت کلان جامعه‌سازی، جایگاه علم مدنی و میزان تأثیر هر علم در تحقق مدینه فاضله. مبنای این نگرش آن است که فارابی، زیرساخت و روح حاکم بر مدینه فاضله را علم و فضیلت می‌داند و شرط تحقق چنین جامعه‌ای را این می‌بیند که همه علوم نظری و عملی، متناسب با نیازهای مدینه فاضله رشد یافته و به کار گرفته شوند. در این چارچوب، طبقه‌بندی علوم نه صرفاً یک طرح نظری، بلکه برنامه‌ای راهبردی برای مهندسی فرهنگی و اجتماعی است که هدف نهایی آن، ساخت جامعه‌ای فضیلت‌مدار و سعادت‌محور است.

کلیدواژه‌ها: طبقه‌بندی علوم، ارزش‌گذاری علوم، مدینه فاضله، فارابی

۱. دانش‌آموخته دکتری اندیشه معاصر مسلمین، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)

roozbeha217@gmail.com

۲. دانشیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران abbasi8177@gmail.com

مقدمه

گسترش کمی و کیفی علوم، همبستگی شبکه‌های ارتباطی در جامعه امروز، تفاوت رویکردها به ماهیت علم، و نقش علوم در ساخت فرهنگ و تمدن، نیاز به فلسفه علم را برجسته کرده است؛ به ویژه رویکردهایی که با نگاه نظام‌واره‌ای، نسبت‌ها، روابط و جایگاه‌های علوم را برای طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری روشن می‌کنند. در این زمینه، بازخوانی تلاش‌های کلاسیک سودمند است. فارابی از نخستین فیلسوفان اسلامی است که با نگاهی جامعه‌سازانه، علوم را در کنار هم و در نسبت با یکدیگر دیده و سامان‌بندی کرده است. او در دو اثر به دسته‌بندی دانش‌ها پرداخته است: در التنبیه علی سبیل السعاده که از منطق طبقه‌بندی ارسطویی (با تغییراتی محدود) تأثیر پذیرفته، و در احصاء العلوم که رساله‌ای کوتاه اما با روشی نو و مسئله‌محور است و در جهان اسلام و غرب آن عصر مورد توجه قرار گرفت (خدیوچم، ۱۳۶۴، ص ۱۶).

به رغم توجه تاریخی به طبقه‌بندی فارابی، هنوز ظرفیت‌های مغفول در آن وجود دارد؛ از جمله فهم جایگاه و کارکرد علوم در نسبت با الگوی مدنی مطلوب او، یعنی مدینه فاضله. در این مقاله با تمرکز بر همین نسبت، تلاش می‌شود طبقه‌بندی علوم نزد فارابی در چارچوبی جامعه‌سازانه بازخوانی گردد و نشان داده شود چگونه نظم درونی علوم، به رهبری نظری و سامان اخلاقی-سیاسی جامعه یاری می‌رساند. بر این اساس، پرسش مرکزی مقاله چنین است: نسبت دقیق میان تقسیم‌بندی علوم و تحقق مدینه فاضله نزد فارابی چیست و چه سازوکارهایی این نسبت را ممکن می‌سازد؟ مسیر بحث بدین ترتیب است: تعریف و تمایز مفاهیم کلیدی (به ویژه «جامعه» نزد فارابی و تفاوت آن با «شهر» در سنت یونانی)، تبیین منطق درونی تقسیم علوم، و تحلیل پیامدهای اجتماعی-تمدنی آن در الگوی مدینه فاضله؛ سپس جمع‌بندی نسبت‌ها در نتیجه‌گیری.

۱. فارابی

ابونصر محمد بن محمد بن طرخان بن اوزلغ فارابی، از برجسته‌ترین حکمای اسلامی و چهره‌های شاخص تاریخ اندیشه، در حدود سال ۲۵۷ هجری قمری در روستای وسیج، واقع در حومه شهر فاراب در ماوراءالنهر (ترکستان) چشم به جهان گشود. اندیشه‌ها و آثار او، به‌ویژه در حوزه‌های فلسفه اولی و فلسفه سیاسی اجتماعی، همچنان کانون توجه و بررسی است. فارابی در انتقال میراث فلسفه یونانی به جهان اسلام و بازتولید آن بر اساس نیازهای فرهنگی و تمدنی جامعه اسلامی، نقشی ممتاز ایفا کرد. او توانست فلسفه ارسطویی را که غالباً با عقل‌گرایی مشائی و طبیعت‌گرایی شناخته می‌شد به فلسفه‌ای فعال، پویا و هماهنگ با مبانی وحیانی تبدیل کند؛ تحولی که تا پیش از او در این گستره رخ نداده بود.

گرچه ابویوسف کندی، نخستین فیلسوف عرب و مسلمان، سهم مهمی در ترجمه و انتقال آثار ارسطو داشت، در تحول و تکامل فلسفه ارسطویی نقشی محدود ایفا کرد. در مقابل، فارابی با رویکردی جامعه‌محور و آرمان‌نگر، بر این باور بود که هر جامعه، متناسب با شرایط تاریخی و فرهنگی خود، نیازمند تحول در دانش و اندیشه است. از این رو او به بازسازی و دگرگونی آموزه‌های ارسطویی-افلاطونی پرداخت و آنها را با مبانی اندیشه اسلامی سازگار ساخت.

توان فلسفی فارابی را می‌توان در روایت مشهور ابن سینا مشاهده کرد: «کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را بیش از چهل بار خواندم و چیزی درنیافتم، تا آن‌که به کتاب اغراض مابعدالطبیعه فارابی دست یافتم و درهای حکمت و فلسفه بر من گشوده شد» (سجادی، ۱۳۶۰، ص ۸۱). جامعیت علمی و عمق اندیشه او سبب شد که در تاریخ فلسفه اسلامی به لقب «معلم ثانی» شهرت یابد.

۲. طبقه‌بندی علوم

طبقه‌بندی، عمل سامان‌دهی و انقسام یک مجموعه معین از اشیاست که به گروه‌بندی‌های جامع و مانع می‌انجامد؛ گروه‌هایی که متقابلاً ورود یکدیگر را منع می‌کنند و با صفت تعلق تعریف

می‌شوند (توالی، ۱۳۸۸: ۱۷۷). میدان مسائلی قابل شناخت گسترده و متنوع است؛ برخی مسائل با یکدیگر پیوند تنگاتنگ دارند و برخی دیگر دور و ناهمبسته‌اند. علاوه بر این، فراگیری برخی علوم متوقف بر علوم دیگر است یا دست‌کم فهم آنها را تسهیل می‌کند، و از سوی دیگر، توان و انگیزه یادگیری همه علوم برای هر دانش‌پژوهی فراهم نیست و استعدادها یکسان نیستند. از همین رو، دانشمندان دغدغه‌مندِ تعلیم و تعلمِ روشمند، به طبقه‌بندی علوم روی آورده‌اند تا:

- هدایت علایق و استعدادها، جویندگانِ دانش با آگاهی، حوزه مناسب خود را در میان انبوه مسائل بیابند؛

- تعیین توالی یادگیری، کسانی که می‌خواهند رشته‌های متعددی را فراگیرند بدانند از کجا آغاز کنند تا راه برای آموختن دیگر رشته‌ها هموار شود؛

- کاهش گسست تخصصی، انفصالِ پدیدآمده از استقلال و تخصصی شدن علوم اصلاح شود و وحدت و هماهنگیِ درونیِ دانش‌ها آشکار گردد؛

- مدیریت نظام علمی، مرزهای علوم روشن، اولویت‌ها درست فهم، و حکمرانی علم به صورت کارآمد سامان یابد.

در سطح سیاست‌گذاری، تأکید می‌شود که علوم باید طبقه‌بندی، اولویت‌بندی، رتبه‌بندی و ارزش‌گذاری شوند و با نیازهای روز سنجدیده گردند؛ زیرا نتایج این سنجش می‌تواند جهت‌دهی مدیریت علمی را دگرگون کند. برای نمونه، توجه داده می‌شود که «اصول فقه» با آن که علمی مقدماتی و در خدمت فقه است، امروزه به منزله علمی مستقل و اصلی تلقی می‌شود؛ نکته‌ای که اهمیت بازنگری در نسبت‌ها و جایگاه‌ها را نشان می‌دهد (خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

بی‌تردید هر نظام طبقه‌بندی علوم، برآمده از بینشی فلسفی خاص است و همین تفاوت مبانی، موجب تنوع در شیوه‌های دسته‌بندی دانش‌ها می‌شود. ژیاو و سل در کتاب دایرة‌المعارف‌های فارسی به برخی از این رویکردهای متفاوت اشاره کرده است. مهم‌ترین آنها، طبقه‌بندی فلسفی است که بر روابط منطقی میان علوم تمرکز دارد و بر این باور است که مبادی اولی همه علوم در

فلسفه اثبات می‌شود. ریشه این روش به اندیشه‌های ارسطو بازمی‌گردد؛ او علوم را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند: نظری^۱، عملی^۲ و تولیدی^۳ (کاپلستون، ۱۹۹۳، ص ۲۷۷). به تعبیر ارسطو، هر اندیشه یا نظری است، یا عملی، یا سازنده (ارسطو، ۱۳۶۶، ص ۱۹۴). در انتقال این تقسیم‌بندی به فرهنگ اسلامی، بخش «تولیدی» چندان مورد توجه قرار نگرفت و در نتیجه، علوم عمدتاً به صورت دوگانه نظری-عملی شناخته شدند.

از سوی دیگر، جامعه‌پردازی و ساخت هویت اجتماعی رویکردی است که می‌توان بر اساس آن به بررسی، طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری علوم پرداخت. در این نگاه، دانش‌ها ذیل یک گفتمان کلان اجتماعی و بر اساس نیازهای تعریف شده سامان می‌یابند و معطوف به عمل تنظیم می‌شوند (بابایی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۰). به نظر می‌رسد تحقق چنین منظومه‌ای صرفاً با رویکرد منطقی-فلسفی یا صرفاً دینی-کلامی ممکن نیست؛ زیرا جامعه‌سازی اقتضانات و لوازم خاص خود را دارد.

۴. ضرورت توجه به فارابی در طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری علوم

توجه به علم‌شناسی فارابی از چند جهت اهمیت ویژه دارد:

- پیشگامی در طبقه‌بندی مستقل علوم: فارابی از نخستین اندیشمندانی است که به صورت مستقل و با هدف مشخص، به طبقه‌بندی علوم پرداخته و کتاب احصاء العلوم را نگاشته است. حتی از ارسطو نیز متن مستقل یا طرح تقسیم منسجم در این زمینه نقل نشده است؛
- تأثیر گسترده بر سنت اسلامی و اروپای میانه: احصاء العلوم نه تنها بر دانشمندان و فیلسوفان اسلامی اثر گذاشت، بلکه در میان اندیشمندان اروپای قرون وسطی نیز به عنوان متنی آموزشی مورد استفاده قرار گرفت (خدیوجم، ۱۳۶۴، ص ۱۶)؛

1. Theoretical philosophy
2. Practical philosophy
3. Poetical

- ترکیب نگاه آموزشی و فلسفی: فارابی با رویکردی نظامواره، به سامان‌دهی دانش‌ها پرداخته و آثار و فواید این نظم را برجسته کرده است؛ رویکردی که در احصاء العلوم به وضوح دیده می‌شود؛
- ابعاد اجتماعی اندیشه فارابی: او فیلسوفی جامعه‌محور است که به ساخت اجتماع انسانی بر پایه علم و فضیلت می‌اندیشد. از این رو طبقه‌بندی علوم نزد او نه صرفاً یک کار نظری، بلکه بخشی از طرحی برای سامان‌مدنی و تحقق مدینه فاضله است. این نگاه، که مسئله محوری مقاله را شکل می‌دهد، برای جامعه علمی ایران امروز نیز الهام‌بخش است؛
- پیوند فلسفه یونان و اندیشه اسلامی: فارابی حلقه اتصال و هماهنگ‌کننده فلسفه یونان با معرفت اسلامی است. او هم به مبانی فلسفی باور دارد و هم معرفت و حیانی را حق و صواب می‌داند؛ و با توجه به این دو حوزه مهم، به طبقه‌بندی معرفت‌ها اقدام کرده است؛
- پشتوانه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه: طبقه‌بندی علوم نزد فارابی بر بنیانی عقلانی و حیانی استوار است که به طور هم‌زمان به ساختار هستی، ماهیت معرفت و جایگاه انسان در نظام مدنی توجه دارد.

۵. علم‌شناسی فارابی

فارابی، با آشنایی گسترده نسبت به اغلب علوم عصر خود، جایگاه و روابط میان آنها را به درستی تشخیص می‌داد و بر این باور بود که علم و فضیلت، بنیان ساخت انسان و جامعه‌اند. از این رو به انواع علوم، سلسله‌مراتب دانش‌ها و روش تربیت علمی توجه جدی داشت و در آثار گوناگون خود، به تناسب بحث، به این موضوعات پرداخته است.

در التنبیه علی سبیل السعادة، فارابی تقسیم‌بندی ارسطویی علوم را با بیانی تازه و تغییراتی اندک بازطرح می‌کند. او کتاب احصاء العلوم را به طور مستقل در زمینه طبقه‌بندی علوم می‌نگارد و در رساله الحروف نیز به مباحثی درباره سلسله‌مراتب دانش و شیوه انشعاب آن می‌پردازد.

در التنبیه علی سبیل السعادة، صنایع را به دو قسم «جمیل» و «نافع» تقسیم می‌کند. تحصیل «جمیل» را فلسفه یا حکمت انسانی می‌نامد و آن را به دو شاخه نظریه و عملیه تقسیم می‌نماید (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۳):

فلسفه نظریه: دانشی که صرف دانستن آن مطلوب است و موضوع آن موجوداتی است که ایجادشان در اختیار انسان نیست. این شاخه سه بخش اصلی دارد: علم تعلیمی، علم طبیعی و علم الهی. فلسفه عملیه: دانشی که ایجاد آن در اختیار انسان است و کمالش در عمل به آن است. فارابی این بخش را «فلسفه مدنی» نیز می‌نامد و آن را به دو قسم تقسیم می‌کند: صنعت خلیقه (علم اخلاق) و صنعت تدبیر مدن (فلسفه سیاسی).

فارابی برخلاف ارسطو و برخی متأخران چون ابن سینا، «تدبیر منزل» را به عنوان شاخه‌ای مستقل در کنار اخلاق و سیاست مدن ذکر نمی‌کند؛ هرچند به نظر می‌رسد آن را در ضمن سیاست مدن در نظر گرفته است، زیرا خانواده را نهادی اجتماعی و جامعه‌ای کوچک می‌بیند که در ساختار مدنی جای می‌گیرد.

این نگاه نشان می‌دهد که طبقه‌بندی علوم نزد فارابی صرفاً یک طرح نظری نیست، بلکه بخشی از الگوی جامعه‌سازی اوست؛ الگویی که در نهایت به مفهوم «مدینه فاضله» پیوند می‌خورد و جایگاه علوم را در تحقق آن روشن می‌سازد.

فارابی در التنبیه علی سبیل السعادة، علوم عملی را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. علوم مرتبط با تدبیر مدن، مانند طب، تجارت و فلاح، که هدف آنها سامان بخشی به نیازهای مادی و زیستی جامعه است. این دسته هرچند نافع‌اند، اما در نظر فارابی داخل در قلمرو فلسفه قرار نمی‌گیرند؛

۲. علوم مرتبط با سیر و آداب، که توانایی تشخیص و انجام افعال خیر و صالح را فراهم می‌کنند. این دسته، به سبب پیوندشان با فضیلت و غایت انسانی، بخشی از فلسفه و در زمره «تحصیل جمیل» محسوب می‌شوند.

فارابی به تقسیم سه‌گانه ارسطویی (نظری، عملی، تولیدی) توجه دارد، اما آن را با تغییر ساختاری عرضه می‌کند: ابتدا علوم را به دوگانه نظری و عملی تقسیم می‌کند، سپس علوم عملی را به دو بخش حکمت عملی و علوم تولیدی می‌گشاید (فارابی، ۱۴۱۳ ق. ص ۲۵۴). نکته مهم در بیان او این است که غایت فلسفه عملی، نفس عمل است؛ از این رو کمال حکمت عملی در تحقق خارجی عمل است، نه صرف دانستن آن (شرح الهیات شفاء، ص ۱۰). این تأکید، یادآور این نکته است که در سنت فلسفی، توجه به شناخت نظری غالب بوده و ساحت عمل کمتر برجسته شده است؛ فارابی این توازن را اصلاح می‌کند.

اثر اصلی فارابی در این حوزه، احصاء العلوم، در نیمه قرن چهارم هجری نگاشته شد و به عنوان مرجع برای فرهنگ‌نامه‌های علمی و بسیاری از آثار تاریخ علم و تقسیم علوم به کار رفت (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۸). فارابی هدف خود را چنین بیان می‌کند: برشمردن دانش‌های مشهور، ارائه تصویری اجمالی از محتوای آنها، معرفی اجزا و نمونه‌هایی از هر علم، تا طالب علم بتواند با شناخت و بصیرت، رشته مناسب را برگزیند. او بر اهمیت شناخت مقدمات هر علم، آگاهی از فواید آن، و توانایی مقایسه علوم برای تشخیص استوارترین و نافع‌ترین آنها تأکید دارد. همچنین این شناخت به تمییز عالمان راستین از مدعیان دروغین، ارزیابی قوت و ضعف متخصصان، و بهره‌گیری هوشمندانه از هر علم برای نزدیکی به اهل دانش کمک می‌کند (فارابی، ۱۹۹۶ م، ص ۱۶).

از این اهداف روشن می‌شود که فارابی صرفاً به دنبال تقسیم‌بندی علوم نیست؛ بلکه طرحی آموزشی و تربیتی ارائه می‌دهد که در آن، تخصص در یک علم باید با آگاهی از سایر شاخه‌ها همراه باشد. این رویکرد، علاوه بر ارتقای فردی، به ایجاد شبکه‌ای از ارتباط و تعامل میان دانشمندان می‌انجامد و در نهایت، به سامان اجتماعی و تحقق الگوی مدینه فاضله پیوند می‌خورد.

کتاب احصاء العلوم فارابی در پنج فصل تنظیم شده و هشت علم مشهور و اصلی عصر او را دربر می‌گیرد: علم زبان، علم منطق، علوم ریاضی، علوم طبیعی و الهی، علم مدنی، علم کلام و علم فقه.

در فصل نخست، فارابی به علم زبان و شاخه‌های آن می‌پردازد. او ابتدا ماهیت این علم را توضیح می‌دهد و دو کارکرد اصلی آن را از هم متمایز می‌سازد: بررسی الفاظ مفرد و مرکب، انواع آنها و احکام هر یک، تنظیم قواعد و اصول حاکم بر الفاظ معنادار (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۲۰).

در فصل دوم، فارابی علم منطق را تعریف کرده، موضوع آن را روشن می‌سازد و دلایل نیاز به منطق و ضرورت فراگیری آن را بیان می‌کند. وی منطق را ابزاری می‌داند برای:

- هدایت عقل به سوی درست‌اندیشی در همه معقولاتی که امکان خطا در آنها وجود دارد؛

- حفظ انسان از لغزش و خطا در درک معقولات؛

- تدوین قوانین برای آزمودن معقولاتی که در معرض خطا هستند.

به باور فارابی، منطق قوانینی به دست می‌دهد که انسان را از اشتباه در حوزه معقولات باز می‌دارد و نیرویی فکری فراهم می‌آورد تا حق از باطل تشخیص داده شود (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۶). این علم به احوال و عوارض ذهنی معقولات می‌پردازد؛ عوارضی مانند موضوع یا محمول بودن، کلی یا جزئی بودن، و ذاتی یا عرضی بودن (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۷۴).

به نظر می‌آید اهتمام فارابی به منطق و مدینه فاضله بی‌ربط نباشد، چرا که وی مدینه فاضله را در تکامل عقلانی جامعه می‌بیند که جز از رهگذر منطق امکان‌پذیر نیست. از همین روست که فارابی در این ساختار، نه تنها به معرفی علوم می‌پردازد، بلکه با توضیح کارکردها و فواید هر علم، رویکردی آموزشی و تربیتی را دنبال می‌کند. این رویکرد، به دانش‌پژوه امکان می‌دهد جایگاه هر علم را در منظومه دانشی بشناسد و نسبت آن را با سایر علوم درک کند. چنین شناختی، در اندیشه فارابی، مقدمه‌ای برای سامان‌دهی اجتماعی و تحقق الگوی مدینه فاضله است؛ زیرا تنها با آگاهی از روابط و مراتب علوم، می‌توان نظام علمی را در خدمت ساخت جامعه آرمانی قرار داد. در روزگار فارابی، که علم منطق به تازگی وارد حوزه فکری جهان اسلام شده بود، یکی از مباحث مهم، تعیین حد و مرز میان زبان و منطق بود. فارابی در احصاء العلوم، با توصیف و مقایسه این دو علم، می‌کوشد مرزهای کارکردی آنها را روشن سازد (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۶۵).

قرار دادن دستور زبان و منطق در صدر نظام طبقه‌بندی علوم، نشان‌دهنده جایگاه بنیادین این دو علم نزد فارابی برای ساخت یک نظام معرفتی جامع است. این رویکرد، یکی از تفاوت‌های اساسی طبقه‌بندی فارابی با تقسیم‌بندی ارسطویی است؛ زیرا در تقسیم سه‌گانه ارسطو، نه علم زبان و نه علم منطق به عنوان بخش مستقل حضور ندارند (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۶۱).

فارابی با این ابتکار، بر ضرورت آغاز هر سامان علمی از ابزارهای فهم و اندیشیدن تأکید می‌کند: زبان، به عنوان وسیله بیان و انتقال معنا، و منطق، به عنوان ضابطه سنجش و تصحیح اندیشه. این انتخاب، در چارچوب اندیشه اجتماعی او، معنایی فراتر از یک تصمیم فنی دارد؛ زیرا برای تحقق مدینه فاصله، نخست باید بنیان‌های ارتباط و تفکر درست در جامعه استوار شود. بدین ترتیب، جایگاه زبان و منطق در صدر طبقه‌بندی علوم، بخشی از طرح کلان فارابی برای پیوند میان نظام علمی و سامان مدنی است.

فارابی در فصل سوم احصاء العلوم، علوم ریاضی را به هفت شاخه اصلی تقسیم می‌کند: علم عدد، علم هندسه، علم مناظر، علم نجوم، علم موسیقی، علم انتقال. علم حیل (مکانیک) علم حیل، به عنوان شاخه‌ای کاربردی، راه‌های پیوند نظریه‌های ریاضی با اجسام طبیعی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه می‌توان مفاهیم عقلی ریاضی را در پدیده‌های محسوس آشکار ساخت. این علم، یا بر پایه عدد است یا بر پایه هندسه، و هر یک شاخه‌ها و اقسام متعددی دارند.

فارابی سه شاخه عدد، هندسه و موسیقی را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند:

۱. در بخش نظری، صورت‌های ریاضی مستقل از ماده آنها بررسی می‌شود؛
۲. در بخش عملی، این صورت‌ها از حیث ارتباط با اشیای عینی و محسوس مطالعه می‌گردند. علم نجوم نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. علم دلالت‌های کواکب بر حوادث آینده، که دانشی ظنی و غیریقینی است؛
۲. علم نجوم تعلیمی، که دانشی ریاضی و یقینی محسوب می‌شود (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۷۳).

این ساختار نشان می‌دهد که فارابی، در طبقه‌بندی علوم ریاضی، هم به جنبه نظری و انتزاعی آنها توجه دارد و هم به کارکردهای عملی و اجتماعی‌شان. چنین رویکردی، در چارچوب اندیشه او، صرفاً یک تقسیم فنی نیست؛ بلکه بخشی از طرحی کلان برای سامان‌دهی دانش‌ها به‌گونه‌ای است که بتوانند در خدمت ساختار مدنی و تحقق مدینه فاضله قرار گیرند. در این الگو، علوم ریاضی نه تنها ابزار فهم جهان طبیعی‌اند، بلکه بنیان‌هایی برای نظم اجتماعی، مهندسی شهری، و پیشرفت تمدنی به شمار می‌آیند.

در فصل چهارم احصاء العلوم، فارابی به دو شاخه علم طبیعی و علم الهی می‌پردازد. او موضوع علم طبیعی را «اجسام طبیعی و عوارض قائم به آنها» می‌داند. اجسام، یا صناعی هستند که به اراده انسان ساخته می‌شوند (مانند شیشه و شمشیر)، یا طبیعی که بدون دخالت انسان پدید می‌آیند (مانند سنگ، آهن و زمین).

در این علم، فارابی تفاوت میان علت‌های غایی و فاعلی اجسام، و نیز ماده و صورت آنها را روشن می‌سازد و درباره عوارض جسم و مراتب اجسام طبیعی بحث می‌کند. وی، بر اساس آثار ارسطو، علم طبیعی را به هشت بخش اصلی تقسیم می‌کند: ۱. مبادی مشترک در همه اجسام طبیعی، ۲. بحث از اجسام بسیط، ۳. کون و فساد اجسام طبیعی به صورت کلی و اشیایی که از آنها ترکیب شده‌اند، ۴. مبادی اعراض و انفعالات خاص عناصر، تغییرات عناصر تا تشکیل مرکبات، ۵. جسم عنصری، ۶. جسم معدنی، ۷. نبات و ۸. حیوان. فارابی، هرچند نبات و حیوان را جزو طبیعیات می‌داند، تأکید می‌کند که اصول و قواعد شش بخش نخست برای بررسی بسیاری از مسائل مربوط به حیوان و نبات کافی نیست و نیازمند مباحث اختصاصی است.

این تقسیم‌بندی، علاوه بر جنبه نظری، کارکردی اجتماعی و تمدنی دارد. در اندیشه فارابی، شناخت دقیق ساختار و مراتب موجودات طبیعی، بخشی از بنیان علمی برای سامان‌دهی جامعه انسانی است؛ زیرا فهم طبیعت و قوانین آن، زمینه بهره‌برداری عقلانی از منابع و تنظیم

روابط انسان با محیط را فراهم می‌آورد. چنین دانشی، در الگوی مدینه فاضله، نه تنها به پیشرفت علمی و فنی کمک می‌کند، بلکه به تحقق نظم و عدالت در جامعه نیز یاری می‌رساند.

فارابی بر این باور است که مسیر معرفت از محسوسات آغاز می‌شود. پژوهش و بررسی در مقولات و اجناس محسوس (که موضوع علوم طبیعی‌اند) به تدریج انسان را به مسائلی می‌رساند که از ماده جدا و «مفارق» هستند؛ مانند علل فاعلی و غایی در موجودات. در این مرحله، نوبت به علم ما بعد الطبیعه یا الهیات می‌رسد (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۶۴). به همین دلیل، فارابی علم طبیعی را مقدم بر الهیات قرار می‌دهد؛ زیرا شناخت طبیعت، مقدمه فهم موجودات مفارق و مبادی عالیه است.

او علم الهی را به سه بخش اصلی تقسیم می‌کند:

۱. بررسی احکامی که بر وجود، از آن حیث که وجود است، عارض می‌شوند؛

۲. مطالعه مبادی براهین در علوم نظری جزئی؛

۳. بحث درباره موجوداتی که جسمیت ندارند و در اجسام نیز نیستند.

فارابی، با توجه به آثار عالیه این علم، یادآور می‌شود که علم الهی به «اولی» می‌رسد که پیش از او اولی دیگری نیست؛ به «قدیمی» که قدیم‌تر از او وجود ندارد؛ و به «وجودی» که بالذات و بی‌نیاز از غیر است، و سایر مراتب وجود از او متأخرند.

جایگاه علم الهی در طبقه‌بندی فارابی، در کنار قرار دادن دستور زبان و منطق در صدر این نظام، نشان‌دهنده نگاه جامع او به سامان معرفتی است. این انتخاب، یکی از تفاوت‌های مهم طبقه‌بندی فارابی با تقسیم‌بندی ارسطویی است؛ زیرا در نظام ارسطو، نه علم زبان و نه علم منطق به عنوان بخش مستقل حضور ندارند (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۶۱).

در چارچوب اندیشه اجتماعی فارابی، ترتیب و انتخاب علوم در احصاء العلوم معنایی فراتر از یک تقسیم‌بندی صرفاً فنی دارد. آغاز با زبان و منطق، سپس گذر از علوم طبیعی به الهیات، مسیری است که هم بنیان‌های ارتباط و اندیشه درست را در جامعه استوار می‌کند و هم غایت

نهایی دانش (یعنی شناخت مبادی هستی و سامان دادن به زندگی بر اساس آن) را در خدمت تحقق مدینه فاضله قرار می‌دهد.

فارابی در کتاب الحروف، فقیه را به متعقل تشبیه می‌کند و می‌گوید هر دو در احکام عملی جزئی، رأی صواب را استنباط می‌کنند؛ با این تفاوت که فقیه، قوانین شرعی را بر اساس منابع دینی استخراج می‌کند، در حالی که متعقل، بر پایه مبادی مشهور نزد همگان و مقدماتی که از تجربه شخصی به دست آورده، حکم صادر می‌کند. بر این اساس، فقیه تنها در میان جامعه متشرعه‌ای که برای آنها حکم استنباط می‌کند، از خواص به شمار می‌آید؛ اما متعقل، نسبت به همه جوامع، جایگاه خواص را دارد (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۱۳۴).

فارابی همچنین از واضع النوامیس یاد می‌کند که مقصود او، پیامبران و امامان (علیهم السلام) هستند؛ کسانی که در دو حوزه حکمت نظری و عملی به غایت کمال رسیده‌اند و توانایی وضع قوانین الهی و هدایت انسان‌ها به سوی فضائل و سعادت را دارند. او تصریح می‌کند که معنای «امام»، «فیلسوف» و «واضع النوامیس» در اصل یکی است، با این تفاوت که «فیلسوف» دلالت بر فضیلت نظری دارد، و این فضیلت اگر بخواهد به نهایت و غایت خود برسد، باید با سایر قوای کمالیه همراه باشد. «واضع النوامیس» نیز دلالت بر کمال معرفت همراه با دارا بودن معقولات عملی، توانایی استخراج آنها، و قدرت بر ایجاد و اظهارشان در ملت‌ها و شهرها دارد (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۹).

این تمایزات نشان می‌دهد که فارابی در طبقه بندی علوم، به نقش اجتماعی و تمدنی صاحبان علوم نیز می‌اندیشد. در الگوی مدینه فاضله او، جایگاه فقیه، متعقل و واضع النوامیس، بر اساس نوع معرفت و توانایی در هدایت جامعه تعریف می‌شود؛ بدین معنا که طبقه بندی علوم، نه تنها ساختار دانشی را سامان می‌دهد، بلکه سلسله مراتب نخبگان و کارگزاران جامعه آرمانی را نیز تعیین می‌کند. فارابی، علم کلام را «ملکه‌ای نفسانی» می‌داند که به مدد آن، انسان می‌تواند از راه گفتار، آرا و افعال محدود و معینی را که واضع شریعت به صراحت بیان کرده، تبیین و دفاع کند و هر امر مخالف آن را باطل سازد. او کلام را به دو بخش تقسیم می‌کند:

۱. آرا: باورها و عقایدی که باید از آنها دفاع شود؛

۲. رفتارها و اعمالی که باید بر اساس شریعت سامان یابند.

در تمایز میان فقه و کلام، فارابی توضیح می‌دهد که فقیه، بر پایه منابع و احکام موجود، به استنباط احکام شرعی می‌پردازد؛ در حالی که متکلم، از عقایدی دفاع می‌کند که فقیه آنها را به عنوان اصول دین پذیرفته، بی‌آنکه این عقاید مستقیماً منبع استنباط او باشند. اگر کسی هر دو توانایی را داشته باشد، «فقیه متکلم» خواهد بود.

فارابی همچنین به روش‌های گوناگون کلامی و مذاهب مختلفی که به دفاع از عقاید خود می‌پردازند اشاره می‌کند. نکته مهم در اندیشه او این است که کلام، همانند فقه، از علوم تابع علم مدنی و در خدمت آن است و در شمار علوم حقیقی و نظری قرار نمی‌گیرد. به تعبیر او، کلام مهارتی عملی برای دفاع از عقیده و آیین است؛ از همین رو، آن را در یک فصل، پس از علم مدنی و فقه، ذکر می‌کند. در الحروف فارابی تصریح می‌کند که کلام، همچون فقه، «خادم» علم مدنی است؛ ابزاری که آرا و نظریات برهانی فلسفه را به زبان ساده برای عموم مردم بیان می‌کند. از آنجاکه فلسفه مقدم بر «علم الملّه» است، کلام نسبت به فلسفه نیز نقش ابزاری دارد؛ به عبارت دیگر، کلام واسطه‌ای میان فلسفه و علم مدنی است. این جایگاه نشان می‌دهد که در طرح کلان فارابی، طبقه‌بندی علوم نه تنها بر اساس موضوعات و روش‌ها، بلکه بر پایه نقش اجتماعی و کارکرد تمدنی آنها در ساخت مدینه فاضله تنظیم شده است.

۶. مدینه فاضله

مدینه فاضله، که در فارسی به «آرمان‌شهر» و در لاتین به Utopia شناخته می‌شود، اندیشه‌ای اجتماعی است که با تعریف عالی‌ترین وضعیت مطلوب یک جامعه، آن را به هدف و جهت همه فعالیت‌های علمی و رفتاری اجتماعی تبدیل می‌کند. در چنین طرحی، علوم و امور بر اساس نسبتشان با این هدف، اولویت‌بندی، طبقه‌بندی و مدیریت می‌شوند.

این ایده از دیرباز مورد توجه فیلسوفان بوده و ریشه تدوین آن را می‌توان در فلسفه یونان جست‌وجو کرد. افلاطون، که نخستین فیلسوف آرمان‌گرای غرب دانسته می‌شود، در کتاب جمهوری درباره عدالت و خطوط اصلی سامان یک «شهر عادل» بحث می‌کند (پاپاس، ۱۳۸۷، ص ۳۴، ۹۸).

در فرهنگ اسلامی، فارابی نخستین فیلسوفی است که به این موضوع توجه جدی نشان داده و در بسیاری از آثار خود، به‌ویژه در مباحث علم مدنی، آن را بررسی کرده است. هرچند ممکن است او در طرح این اندیشه از افلاطون و ارسطو الهام گرفته باشد، اما آن را بر پایه فلسفه خود و با بهره‌گیری هوشمندانه از آموزه‌های اسلامی، به‌ویژه مسئله ولایت و امامت بازآفرینی کرده است.

از نگاه فارابی، مدینه فاضله شهری است که غایت اجتماع در آن، تعاون بر امور موجب سعادت است. جامعه‌ای که اعضای آن برای رسیدن به خوشبختی با یکدیگر همکاری می‌کنند، جامعه آرمانی است. فارابی این مدینه را به «تن کامل» تشبیه می‌کند که همه اندام‌های آن برای حفظ بقا و ارتقای سطح زندگی، به صورت هماهنگ و جمعی عمل می‌کنند (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۴۵).

در نظام فکری او، این تصویر از مدینه فاضله مستقیماً با طبقه‌بندی علوم پیوند دارد؛ علوم بر اساس میزان نقش و کارکردشان در تحقق سعادت و سامان مدنی، رتبه‌بندی می‌شوند. بدین ترتیب، طبقه‌بندی علوم نه تنها ساختار معرفتی را سامان می‌دهد، بلکه نقشه راهی برای سازمان‌دهی اجتماعی و تحقق آرمان شهر فارابی فراهم می‌آورد.

مهم‌ترین اثر فارابی در تبیین اندیشه مدینه فاضله، کتاب آراء اهل المدینه الفاضله است که در ۳۷ فصل تدوین شده است. بخش آغازین کتاب که ۲۵ فصل آن را دربر می‌گیرد به مبادی و اصول معرفتی اختصاص دارد که از نظر فارابی، شناخت آنها برای هر شهروند مدینه فاضله ضروری است؛ مباحثی همچون خداشناسی، انسان‌شناسی، نبوت و وحی‌شناسی.

این اثر سه هدف اساسی را دنبال می‌کند:

۱. بیان ویژگی‌های رئیس و رؤسای مدینه فاضله؛
۲. تبیین اندیشه‌های بنیادی که باید اهل مدینه فاضله داشته باشند؛

۳. معرفی مدینه‌های مخالف مدینه فاضله و تشریح ویژگی‌های رئیس و اهالی آنها.

در بحث مربوط به رئیس و امام مدینه فاضله، فارابی بر این باور است که چنین فردی باید در علم و عمل، و در ویژگی‌های ظاهری و باطنی، کامل باشد و هیچ‌کس در جامعه از او برتر نباشد. او برای این جایگاه دوازده شرط ذکر می‌کند که غالباً در رسول یا امام معصوم تحقق می‌یابد. به نظر می‌رسد فارابی، رئیس اول را هم فیلسوف و هم پیامبر می‌داند. با توجه به اینکه چنین امکانی همواره فراهم نیست و با اعتقاد به ختم نبوت در اسلام، مسئله جانشینی یا «رئیس دوم» را مطرح می‌کند که شرایطی متفاوت دارد (فارابی، ۱۹۹۵م: ۱۲۲).

فارابی همچنین به انواع مدینه‌ها می‌پردازد و چهار مدینه اصلی را در برابر مدینه فاضله معرفی می‌کند. این مدینه‌ها، بر اساس نسبتشان با علم و فضیلت، چنین نام‌گذاری شده‌اند و شناخت آنها در حقیقت بازگشتی به فهم بهتر مدینه فاضله است؛ زیرا از نظر فارابی، تعریف جامعه آرمانی بدون تمایز آن از جوامع غیرآرمانی کامل نمی‌شود.

در نظام فکری او، این مباحث نه تنها جنبه فلسفی دارند، بلکه با طبقه‌بندی علوم نیز پیوند مستقیم دارند: علوم باید به گونه‌ای سامان یابند که تربیت رئیس، نخبگان و شهروندان مدینه فاضله را ممکن سازند و در عین حال، توانایی تشخیص و مقابله با ساختارهای فکری و اجتماعی مدینه‌های مخالف را فراهم کنند.

فارابی، در آراء اهل المدینه الفاضله برای تبیین بهتر مفهوم جامعه آرمانی، چهار نوع مدینه را در نقطه مقابل مدینه فاضله معرفی می‌کند. این مدینه‌ها، هر یک به گونه‌ای با علم و فضیلت بیگانه‌اند یا نسبت نادرستی با آن دارند، و شناخت آنها بخشی از راهبرد فارابی برای مرزبندی و طبقه‌بندی جوامع است و آنها را این‌گونه طبقه‌بندی و تعریف می‌کند:

۱. مدینه جاهله جامعه‌ای که مردم آن، معنای سعادت را نمی‌شناسند و جز به منافع و لذت‌های دنیوی نمی‌اندیشند. مشکل اصلی این مدینه، فقدان معرفت است؛ یعنی ناآگاهی از غایت حقیقی زندگی و بی‌ارتباطی با علوم و فضایل؛

۲. مدینه فاسقه جامعه‌ای که از نظر معرفتی کمبودی ندارد و مفاهیمی چون سعادت و ارزش‌ها را می‌شناسد، اما در عمل، همانند اهل مدینه جاهله رفتار می‌کند. مشکل اصلی این مدینه، انحراف در گرایش و عمل است، نه فقدان دانش؛

۳. مدینه مبدله جامعه‌ای که در گذشته شبیه مدینه فاضله بوده، اما با ورود اندیشه‌های باطل و رفتارهای نادرست، دچار استحاله فرهنگی شده است. این تغییر، نتیجه ضعف مدیریت فرهنگی و ناتوانی در حفظ و پاسداری از سرمایه‌های علمی و اخلاقی است؛

۴. مدینه ضالّه جامعه‌ای که حقیقت توحید و سایر اصول معرفتی را به درستی نشناخته و اندیشه‌های باطل در ذهن و رفتار مردم آن رسوخ کرده است. مشکل اصلی این مدینه، انحراف بنیادین در مبانی معرفتی است.

به نظر می‌آید آن نوع طبقه‌بندی و تعریف، بیانگر نوع اندیشه فارابی در نسبت با شناخت جامعه از منظری فلسفی است. فارابی همه این مدینه‌ها، همراه با رؤسا و شهروندانشان، راضد مدینه فاضله می‌داند (فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۲۷). این تقسیم‌بندی، صرفاً یک طبقه‌بندی اجتماعی نیست؛ بلکه در چارچوب اندیشه او، با نظام علمی و آموزشی پیوند دارد. علوم، در نگاه فارابی، باید به‌گونه‌ای سامان یابند که نه تنها مدینه فاضله را بسازند، بلکه توانایی تشخیص و مقابله با ساختارهای فکری و عملی این مدینه‌های مخالف را نیز فراهم کنند. بدین ترتیب، طبقه‌بندی علوم، ابزاری برای مهندسی فرهنگی و سیاسی جامعه است و جایگاه هر علم، بر اساس نقش آن در حفظ یا بازسازی مدینه فاضله تعیین می‌شود.

۸. علوم در نسبت با مدینه فاضله

به باور فارابی، علم و فضیلت دو رکن اساسی در تحقق مدینه فاضله‌اند. از این رو او معیار تمایز میان مدینه فاضله و مدینه‌های غیر فاضله را در دو بُعد معرفت و عمل تعریف می‌کند. فارابی نه تنها بر ضرورت وجود دانش و بینش صحیح در جامعه آرمانی تأکید دارد، بلکه اندیشه‌هایی را

که شهروندان باید بدان پایبند باشند، به تفصیل بیان کرده و آنها را «اندیشه‌های مشترک شهروندان مدینه فاضله» می‌نامد (جمشیدنژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۵۳).

در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله، فصل‌های نخست تا بیست و پنجم به تبیین همین اندیشه‌های اساسی اختصاص یافته است؛ اندیشه‌هایی که از نظر فارابی، شناخت و درک آنها برای هر عضو مدینه فاضله ضروری است. این مباحث، از خداشناسی و انسان‌شناسی گرفته تا نبوت و وحی‌شناسی، چارچوب معرفتی جامعه آرمانی را شکل می‌دهند.

فارابی در کنار این مباحث، به طبقه‌بندی و سلسله‌مراتب علوم نیز می‌پردازد و آن را در پیوند مستقیم با ایده مدینه فاضله قرار می‌دهد. در نگاه او، علوم باید به گونه‌ای سازمان یابند که:

- اولاً بنیان‌های معرفتی لازم برای سعادت را فراهم کنند؛
- ثانیاً توانایی عملی شهروندان را در تحقق فضائل و سامان اجتماعی تقویت نمایند؛
- ثالثاً مسیر تربیت نخبگان و مدیران جامعه آرمانی را هموار سازند.

بدین ترتیب، طبقه‌بندی علوم نزد فارابی صرفاً یک طرح نظری نیست، بلکه نقشه راهی برای مهندسی فرهنگی و اجتماعی است که هدف نهایی آن، ساخت و حفظ مدینه فاضله است.

فارابی در التنبیه علی سبیل السعادة صنایع را به دو دسته جمیل و نافع تقسیم می‌کند. «تحصیل جمیل» را فلسفه می‌داند، زیرا سعادت زمانی حاصل می‌شود که امور زیبا و جمیل، به عنوان دارایی حقیقی انسان، در وجود او تحقق یابند و این تحقق تنها از طریق فلسفه ممکن است (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۲۷). او علم مدنی را بخشی از فلسفه معرفی می‌کند و آن را «اعظم صناعات» و «رئیس و مقصود اصلی سایر صنایع علمی و عملی» می‌خواند (همان: ۱۵۸). فارابی علم مدنی را با فلسفه عملی و فلسفه انسانی هم معنا می‌داند و حتی اخلاق را که معمولاً امری شخصی تلقی می‌شود در کنار سیاست، ذیل آن قرار می‌دهد. همچنین صنایع و حرف‌را، که بخشی از نیازهای انسانی را برآورده می‌کنند، به عنوان قسمی از علم عملی و در زمره «تحصیل نافع» ذکر می‌کند؛ علومی که با آنها در مدن تصرف می‌شود، اما در قلمرو فلسفه قرار نمی‌گیرند.

این طبقه‌بندی، هرچند از نظر ساختار با تقسیم‌بندی ارسطویی مشابه است، اما فارابی از «حکمت عملی» به «علم مدنی» تعبیر می‌کند و اخلاق و سیاست را ذیل آن می‌آورد. تعبیر «مدنی» ریشه در اندیشه مدینه فاضله و اهتمام او به جامعه‌سازی دارد. در حقیقت، علم مدنی دانشی است که سلوک و رفتار جمعی جامعه را فضیلت‌محور و ارزش‌مدار می‌کند و این فضایل، هم در رفتار فردی (اخلاق) و هم در رفتار جمعی (سیاست) و در سطح کلان جامعه (مدینه) متبلور می‌شوند.

در احصاء العلوم، فارابی رویکردی نو در طبقه‌بندی علوم ارائه می‌دهد که اهدافی آموزشی و تربیتی را دنبال می‌کند و با غایت مدینه فاضله همخوان است. او ابتدا به زبان و منطق، به عنوان دو ابزار مهم برای پرهیز از مغالطات و خطاهای فهم و تفهیم، می‌پردازد؛ سپس اقسام سه‌گانه حکمت نظری را شرح می‌دهد و بر ضرورت و اهمیت الهیات تأکید می‌کند. در ادامه، به علم مدنی (که همان حکمت عملی است) می‌رسد و چیستی سعادت و راه رسیدن به آن را، به عنوان هدف نهایی مدینه فاضله، تبیین می‌کند. در کنار علم مدنی، فارابی دو علم فقه و کلام را نیز ضروری برای ساخت مدینه فاضله می‌داند:

۱. فقه: قانون‌گذاری بر اساس حکم الهی و سنت رئیس اول (نبی)؛

۲. کلام: دفاع از اندیشه‌های الهیاتی و عقیدتی در برابر شبهات.

در تحصیل السعادة فارابی صریحاً نظام معرفتی خود را بر محور مدینه فاضله قرار می‌دهد و نقش علم مدنی را در میان سایر علوم و صناعات توضیح می‌دهد. او نسبت علم مدنی به سایر صناعات علمی و عملی را همچون نسبت معمار به بناها می‌داند: همان‌گونه که فعالیت بناها در جهت نقشه معمار سامان می‌یابد، صناعت مدنی نیز سایر صناعات را در جهت اهداف و منافع مدینه فاضله به کار می‌گیرد. فارابی می‌نویسد: «علم مدنی صنعتی است که برای رسیدن به هدف و غرض آن، سایر صنایع مورد طلب قرار می‌گیرند» (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۵۸) و نیز: «علم مدنی رئیس صناعات دیگر است و بزرگ‌ترین صنعت از حیث قوت و اهمیت» (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۵۸).

در نگاه درون‌علمی، «فلسفه اولی» یا متافیزیک، به سبب شرافت موضوع، اتقان روش، اهمیت غایت و کثرت فایده، بر همه علوم برتری دارد (بکار، ۱۳۸۹، ص ۷۰). اما از منظر غایت برون‌علمی و

هدف‌گذاری برای تلاش علمی دانشمندان، علم مدنی در رأس مجموعه نظام معرفتی قرار می‌گیرد. این دو دیدگاه متعارض نیستند، بلکه نشان‌دهنده توجه فارابی به نقش تمدنی علوم و پیوند آنها با جامعه‌سازی است؛ نگرشی که از بنیان‌های اندیشه مدینه فاضله او سرچشمه می‌گیرد.

مبنای اندیشه فارابی در باب مدینه فاضله، توجه به سعادت و اجتماع به عنوان بستر تحقق آن است. او تصریح می‌کند که علم، هرچند مطلوبیت ذاتی دارد، می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای غایتی دیگر نیز تصور شود؛ اما سعادت، غایتی است که ذاتاً مطلوب بوده و مقدمه هیچ امر دیگری نیست (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۷۹). از این رو همه علوم. حتی علوم نظری که غایت آنها صرف دانستن است. در افقی بالاتر باید در خدمت سعادت قرار گیرند.

فارابی سعادت را جز در چارچوب یک نظام اجتماعی مطلوب ممکن نمی‌داند و نمود کامل آن را در چهره مدینه فاضله می‌بیند. بنابراین توجه به علم مدنی و طراحی سازوکارهای ساخت مدینه فاضله، محور اصلی اندیشه اوست. به همین دلیل، طبقه‌بندی علوم، تعیین سلسله‌مراتب دانش‌ها و جایگاه دانشمندان، همگی در نظام فکری فارابی بر محور مدینه فاضله سامان یافته‌اند.

مدینه فاضله مورد نظر فارابی باید علم‌بنیان، توحیدمحور و ارزش‌مدار باشد. او عنوان «مدینه مؤمنه» را به کار نمی‌برد، شاید به این دلیل که ایمان و اعتقاد، امری درونی است و نمود بیرونی آن در قالب ارزش‌ها و پیروی از فضایل آشکار می‌شود. از همین رو، در التنبیه علی سبیل السعادة اخلاق را در کنار فلسفه سیاسی، ذیل علم مدنی قرار می‌دهد.

فارابی برخلاف افلاطون، مدینه را «عادل» نمی‌نامد؛ زیرا عدالت را تنها در بستر پیروی از فضائل و ارزش‌ها ممکن می‌داند. به باور او، جامعه‌ای که فضیلت‌مدار نباشد، نمی‌تواند عدالت حقیقی را محقق سازد. نتیجه طبیعی جامعه‌ای که حقیقتاً فضیلت‌گرا باشد، تحقق حداکثری عدالت است. از آنجا که فارابی، فضیلت و معرفت و نه عدالت را اساس مدینه می‌داند، مدینه‌های ضد فاضله را نیز بر پایه جهل و فسق تعریف می‌کند، نه ظلم و جور.

این علم و فضیلت محوری که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی است، نقطه برتری اندیشه فارابی محسوب می‌شود و به نظر می‌رسد ریشه در آموزه‌های شریعت دارد؛ امری که با مدینه مطلوب اسلامی هم‌خوانی دارد و نشان می‌دهد که در نگاه فارابی، طبقه‌بندی علوم و غایت آنها، مستقیماً در خدمت ساختار اجتماعی و تمدنی مدینه فاضله است.

نتیجه‌گیری

فارابی با تأکید بر علم مدنی در نظام طبقه‌بندی علوم خود، صرفاً به شناخت نظری مدینه فاضله بسنده نمی‌کند، بلکه به دنبال طراحی سازوکارهای عملی برای ساخت آن است. علم مدنی در اندیشه او، دانشی برای جامعه‌سازی است، نه صرفاً جامعه‌شناسی؛ دانشی که با رویکردی فلسفی، عناصر مقوم و مکون یک جامعه آرمانی را شناسایی و مسیر تحقق مدینه فاضله را ترسیم می‌کند. از آنجاکه فارابی، علم و فضیلت را بنیان مدینه فاضله می‌داند، معتقد است باید با طبقه‌بندی هدفمند و ارزش‌گذاری علوم، همه شاخه‌های فلسفی و غیرفلسفی را در خدمت این هدف قرار داد. در این چارچوب، علوم به‌گونه‌ای سازمان می‌یابند که هر یک، بخشی از نیازهای نظری و عملی جامعه آرمانی را برآورده سازند. پیوند میان طبقه‌بندی علوم و مدینه فاضله در اندیشه فارابی، نشان می‌دهد که او به نقش تمدنی علوم توجه ویژه دارد: علوم نظری، با فراهم کردن بنیان‌های معرفتی، و علوم عملی، با سامان‌دهی رفتار فردی و جمعی، در کنار هم ساختار مدینه فاضله را شکل می‌دهند. این هم‌افزایی، به ایجاد نظامی علمی-اجتماعی می‌انجامد که غایت آن، تحقق سعادت فردی و جمعی در بستر یک جامعه فضیلت‌مدار است. بدین ترتیب، نظام طبقه‌بندی فارابی نه تنها نقشه معرفتی جهان را ترسیم می‌کند، بلکه برنامه‌ای برای مهندسی فرهنگی و سیاسی جامعه ارائه می‌دهد؛ برنامه‌ای که در آن، همه علوم به‌مثابه اجزای یک کل منسجم، در خدمت ساخت و پایداری مدینه فاضله قرار می‌گیرند.

حاصل سخن آنکه:

۱. فارابی علم مدنی را «رئیس صناعات» و «اعظم علوم» می‌داند، زیرا غایت آن، ساخت و هدایت جامعه فضیلت‌مدار است؛

۲. این علم، سایر علوم فلسفی و غیر فلسفی را در خدمت اهداف مدینه فاضله به کار می‌گیرد؛

۳. حتی علوم نظری که غایتشان صرف دانستن است، در افق بالاتر باید در خدمت سعادت قرار گیرند؛

۴. سعادت، در نگاه فارابی، جز در بستریک نظام اجتماعی مطلوب و فضیلت‌مدار محقق نمی‌شود؛

۵. ترتیب علوم در آثار فارابی (از زبان و منطق تا الهیات و علم مدنی) نشان‌دهنده مسیر تربیت

شهروندان و نخبگان مدینه فاضله است؛

۶. این طبقه‌بندی، هم بنیان‌های معرفتی را فراهم می‌کند و هم مهارت‌های عملی لازم برای اداره

جامعه را سامان می‌دهد؛

۷. معیار تمایز مدینه فاضله از مدینه‌های مخالف، ترکیب درست معرفت و عمل است؛

۸. علوم نظری، بنیان شناخت را می‌سازند و علوم عملی، رفتار فردی و جمعی را در جهت

فضیلت هدایت می‌کنند؛

۹. فارابی به نقش برون‌علمی علوم توجه دارد: هر علم، علاوه بر ارزش ذاتی، باید سهمی در ساخت

و پایداری جامعه آرمانی داشته باشد؛

۱۰. این نگرش، طبقه‌بندی علوم را از یک طرح صرفاً فلسفی به یک برنامه تمدنی و فرهنگی

ارتقا می‌دهد.

و اینکه در نظام فکری فارابی، طبقه‌بندی علوم نه یک فهرست موضوعی، بلکه چارچوبی راهبردی

برای تحقق مدینه فاضله است. علم مدنی، به عنوان محور این نظام، همه شاخه‌های دانشی را در

مسیر سعادت و فضیلت هماهنگ می‌کند. بدین ترتیب، فارابی با پیوند دادن معرفت، عمل و

ساختار اجتماعی، الگویی ارائه می‌دهد که در آن، علوم به مثابه اجزای یک کل منسجم، بنیان‌های

نظری و عملی جامعه آرمانی را می‌سازند.

کتابنامه

- ارسطو. (۱۳۶۶ش). متافیزیک. ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: نشر گفتار.
- افلاطون. (۱۳۸۷ش). جمهوری. تحقیق نیکلاس پاپاس. ترجمه بهزاد سبزی. تهران: انتشارات حکمت.
- بابایی، حبیب‌الله. (۱۳۹۳ش). کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بکار، عثمان. (۱۳۸۹ش). طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای اسلامی. ترجمه جواد قاسمی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- جمشیدنژاد، غلامرضا. (۱۳۹۰ش). آرمان‌شهر فارابی. تهران: همشهری.
- سجادی، سیدمحمدصادق (۱۳۶۰ش). طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی. تهران: نشر کاویان.
- صدرا، علی‌رضا. (۱۳۸۷ش). علم مدنی فارابی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۹ش). درة التاج. تصحیح سید محمد مشکوه. تهران: انتشارات حکمت.
- فارابی، ابونصر. (۱۹۹۵م). آراء أهل المدينة الفاضلة ومضاداتها. تحقیق وتعلیق دکتر علی بوملحم. بیروت: الهلال.
- فارابی، ابونصر. (۱۴۱۳ق). الاعمال الفلسفیه. تحقیق دکتر جعفر آل‌یاسین. بیروت: دار المناهل.
- فارابی، ابونصر. (۱۳۸۱). احصاء العلوم. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فارابی، ابونصر. (۱۹۹۶م). إحصاء العلوم. تحقیق علی بوملحم. بیروت: مكتبة الهلال.
- فارابی، ابونصر. (۱۹۸۶م). الحروف. تحقیق محسن مهدی. بیروت: دارالمشرق.
- فارابی، ابونصر. (۱۹۹۶م). السياسة المدنیة. تحقیق دکتر علی بوملحم. بیروت: مكتبة الهلال.
- فارابی، ابونصر. (۱۴۰۸ق). المنطقیات. ج ۱. تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه. قم: انتشارات آیت‌الله مرعشی.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰ش). تاریخ فلسفه. ج ۱۱. ترجمه جلال‌الدین مجتبوی. تهران: انتشارات سروش. نوالی، محمود. (۱۳۸۸ش). فلسفه علم و تکنولوژی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- وسل ژویوا. (۱۳۶۸ش). دائرة المعارف‌های فارسی. ترجمه محمدعلی امیرمعزی. تهران: انتشارات توس.